

تماشاخانه

محمد رضا میرشاهولد | کارتونست | hotpen77@yahoo.com



پیراگتفر: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟  
توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهروند»

شماره هشتصد و هفتاد و سوم



طرح مجلس برای محدود کردن تحصیل فرزندان مسئولان در خارج از کشور

# فرزند مسؤل: بابا جون حتی طرحش هم قشنگ نیست

- رئیس جلسه: بی بچه ها، قیام کنند!
- یک مسئول: محدودیت، ممنوعیت نیست!
- یک نماینده: تا تصویب کنیم، آخرین بچه هامونم، نوه دار شدن!
- داماد مسؤل: آقا جون، خدای نکرده واسه ما که مشکلی پیش نمی آد؟! رئیس دانشگاه خار جی: کاشکی لااقل درس می خونند!
- مردم: حتما جریمه شون اینه که اگه رفتند، تا آخر عمر اون جابموند!

#بچه های درس خوان #مگه خار جی داره؟ #شهروند

کاهش گفت و گو در خانواده ها به زیر ۲۰ دقیقه

## یک نماینده: مگه مجلسه که همه سکوت کردن؟!

- مردم: پول که نباشه، زبون کار نمی کنه!
- پدر خانواده: کولر رو هم روشن نکنند، من دیگه هیچ حرفی ندارم!
- یک مسئول: به جان ما روزی ۲۰ ساعت حرف می زنیم!
- روانپزشک: دو بیست هزار حق مشاوره بیدید، زبون تون باز می شه!

#موش خورده #تورم برده #شهروند

### آزادراه

#### این مردهای بیچاره!



برخی سختی های مرد بودن در ایران، یک: شما با مدرک فوق لیسانس و چند دوره فشرده آموزش حرفه ای دنبال کار می گردید. به صورت همزمان به دو زبان زنده دنیا هم صحبت می کنی. از آن طرف هم یک دختر خانمی هست که توانایی صحبت کردن به زبان شیرین فارسی را دارد و مهمترین کار فنی که کرده این است که توی لایو دو نفره با پارمیدای مغرور و دوست داشتنی در اینستاگرام شرکت کرده. او برای این شغل انتخاب می شود. تو به صورت همزمان به سرطان روده و معده مبتلا شده ای. حداکثر سه روز کاری دیگر زنده ای. برای آخرین بار در اینستاگرام پست می گذاری. جواد از توابع یکی از شهرستان ها برایت کامنت می گذارد که دارد باد می آید و بهتر است خودت را لوس نکنی. کیخسرو از لس آنجلس معتقد است که تو دچار عقده خود کم بینی هستی و می خواهی جلب توجه کنی. رفیق تمد کامنت می گذارد تا دو بیست هزار تومانی که دستی گرفتی را پس ندهی، غلط می کنی بمبری. از آن طرف «سحر جو جو» پست می گذارد که من الان هوس نان سنگک کرده ام و توی خانه نان سنگک ندالیم و نالاحتم. چهار هزار نفر کامنت گذاشته اند که ما نان سنگک گلفتیم و توی لایه ام. سه: می روی خواستگاری. تو باید شغل و درآمد و پول و خانه و ماشین و طلا و جواهر و مهریه و نفقه بدهی تا آقای رضایی اجازه بدهد با دخترش زیر یک سقف بروی. اگر توانستی که همه اینها را به علاوه مخارج دیگر از قبیل مسافرت و کلاس پیانو و دوره های ما و آرایشگاه و هاشور ابرو و شینیون و مش مو و غیره را بدهی، می توانی انتظار این را داشته باشی که همسرت شب ها جواب سلامت را بدهد. در غیر این صورت خانواده آقای رضایی را به این نتیجه می رسانی که دخترشان اصلا از شوهر شانس نیابوده و یک لندهور بی عرضه نصیبش شده. دختر آقای رضایی خودش هم شاغل است اما هر چه در می آورد به تو مفت خور ربطی ندارد و درآمد زن مال خودش است و دست بهش بزنی، جیب می زنی. چهار: روز زن شده. تو رسماً تهدید شدی که اگر اون نیم بست طلا را نخاری، از همه چیز محرومی. چرا که دختر آقای رضایی پیش فک و فامیل آبرو دارد و مگر چه چیزی اش از پارمیدا، دختر خاله اش کمتر است؟ یک متن بلند بالا برای ۱۰ نفر که اسکان قرض دادن دارند، می فرستی و آخرش هم کلی اموجی، از اینها که طرف عرق شرم روی پیشانی اش نقش بسته می گذاری و فردا هم کلی کفش های رئیس ات را دستمال می کنی که یک وامی بهت بدهد تا آبروی دختر آقای رضایی پیش پارمیدا حفظ شود. روز مرد است. یک پیامک بدون سلام و احوالپرسی از دختر آقای رضایی گرفته ای که تقاضای یک میلیون تومان کرده. پول خودت است اما این حال به هوای گرفتن هدیه کلی ذوق می کنی و پول را کارت به کارت می کنی. شب به خانه می روی. دختر آقای رضایی می گوید امروز رفته خرید و یک کفش و یک مانتو برای خودش خریده و سر راه دو جفت جوراب و یک زیر پیراهنی هم برای تو گرفته که دیگر آن پوسیده های قبلی رانپوشی.

### شهرزیا

#### تنظیمات جدید مامان

حنا حیدری |

شاخ های تو بتر. چشمتون روز بد نبینه. خدا برا کسی نیاره که صبح از خواب پاشه بینه مامانش تو اینستاگرام و تویتور و فیس بوک فالوش کرده. یعنی دنیا جلو چشم سیاه شد. یکی نیست بگه: آخه بابای قشنگم، چرا می آیی به تنظیمات مامان ما دست می زنی؟ مامان یه چیز شخصی مثل مسواک و حوله میمونه... مامان عزیز من سرش تو کار بقیه بود... داشت برا خودش خیلی آروم، چندتا همسایه رو شنود می کرد... چیکار به شما داشت که رفتی براش گوشی خریدی؟ خلاصه براتون بگم که مامان دیگه اون عادت زشت پشت چشمی و دم پاسیو وایسادنش رو ترک کرد، ولی عوضش عادت زشت تو صفحه بقیه سر و گوشش رو شروع کرد... از صبح می رفت بالای من به شوره رش می گفت: «حالا خاتم فلائی که غریبه نیست، ولی دیشب خیلی پتو رو از رو من کشیدی یخ کردم تا صبح»... یا اگه یه چیزی گم می کردی می اومدن دم در خونه می پرسیدن: «خانم فلائی خبر نداری من اون پیج گوشتی دو سو آبی که دیروز دستم بود رو کجا گذاشتی؟» مامانم می گفت: «بردی حموم پیج لامپ رو درست کنی دیگه... یادت نیست؟» همین موقع ها بود که بابام اون اشتباه بزرگش رو کرد و رفت برا سالگرد ازدواجشون یه گوشی اسمارت برای مامان خرید. مامان رو میگی؟ انگار همزمان صد تا چشمی در به روش باز شده باشه. انگار همه چشمی های عالم رو بهش داده باشن. ده روزه فیس بوک و تلگرام و اینستاگرام رو که یاد گرفت هیچ، تبدیل شد به یکی از

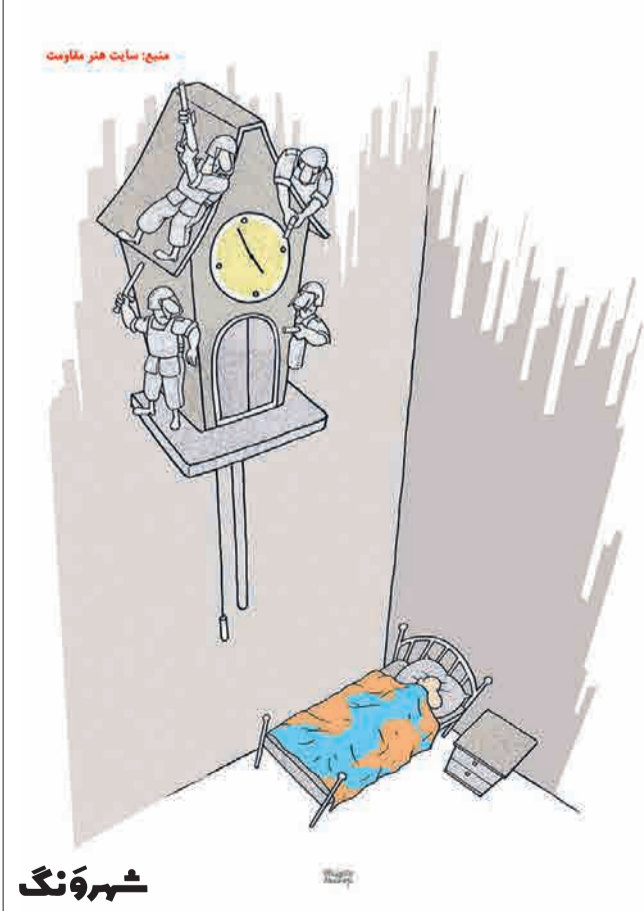


### کوچه اول

**طرح های مجلسی | امیر مسعود فلاح** | یک نماینده مجلس گفته «برای صرفه جویی در امور اقتصادی، رختشویی مجلس را تعطیل کردیم و روزهای استفاده از استخر نمایندگان را به دو روز کاهش دادیم». از ایشان متشکریم که ذهن ما را روشن کردند چون ما فکر کردیم این کارها برای صرفه جویی در امور هنری یا سیاسی انجام شده است. به استخرشان کاری نداریم، چون لباس نشان نیست اما رختشویی را خوب کاری کردند تعطیل کردند. چه اشکالی دارد یک نماینده کتف را به رختشویی بیرون بدهد و با پیراهن خالی در مجلس راه جاز دارد در راستای صرفه جویی، ظرفشویی مجلس را هم تعطیل کنند تا نمایندگان با خودشان از خانه ظرف بیاورند و میوه ای که می خواهند میل کنند را داخل کیسه ای، ساک دستی ای، چیزی بریزند و بزنند به بدن و حالتش را ببرند. خلاصه این که قویا حمایت گسترده خود را از این جور طرح ها اعلام می کنیم.

### شهر فرنگ

ابوالفضل محترمی | کارتونست |



شهروند